



دانشگاه آزاد بر ترجمان البلاغه

بقلم احمد آتش استاد زبان فارسی در دانشگاه اسلامبول
که بزبان ترکی بامتن «ترجمان البلاغه» که بتازگی پس از هزار سال در اسلامبول
پیدا شده چاپ گردیده است

۱

ترجمان البلاغه قدیمترین اثر ادبی ایران بعد از اسلام بفرخی شاعر بزرگ عهد غزنویان
منسوب بوده است و کلیه منابع موجود، این معنی را امیرسانند. رشید الدین وطواط متوفی در
۵۷۳ هجری در مقدمه «حدائق السحر فی دقائق الشعر» از ترجمان البلاغه بدون ذکر نام مؤلف،
یاد کرده است و گوید «روزی من بنده را خداوند ملک عادل خوارزم شاه انسر ... که در
ایام دولت او عقود فضل منظم بود و بنای چهل منهدم طلب فرمود. بر موجب فرمان بشتافتیم
و سعادت خدمت او دریافتیم. کتابی در معرفت بدایع شعر پارسی کی آنرا ترجمان البلاغه خوانند
بمن نمود. نگاه کردم ابیات شواهد آن کتاب را بس ناخوش دیدم. همه از راه تکلف نظم کرده و
بضریق تعسف فراهم آورده و باین همه از انواع زلل و اصناف خلل خالی نبود» و بهمین
علت برای اینکه در این زمینه کتاب بهتر و زیباتری بنویسد، به تحریر حدائق السحر پرداخته است.
دومین مؤلفی که از ترجمان البلاغه سخن گفته جغرافیادان بزرگ یاقوت حموی متوفی
در ۶۲۶ است که در «ارشاد الاریب الی معرفت الادیب» می نویسد: «وله من التصنیف حدائق
السحر فی دقائق الشعر باللغة الفارسیة الفه لابی المظفر خوارزمشاه و عارض به کتاب ترجمان
البلاغه لفرخی الشاعر الفارسی» از این گفته یاقوت، انتساب ترجمان البلاغه بفرخی معلوم
واز دو معنای متضادی که در عربی به فعل «عارض» داده میشود، چنین مفهوم میگردد که اثر
وطواط نظیر و یا انتقادی بر ترجمان البلاغه است.

پس از یاقوت، دولت شاه متوفی در ۹۰۰ هجری در تذکره الشعرا ی خود گوید: «صاحب
ترجمان البلاغه آورده است که صاحب سعید مکرّم بن العلاء بروزگار سلطان مسعود غزنوی از
کریمان کرمان بود و وزیر ی با استقلال بود. شیل الدوله که یکی از اکابر شعر و فضلاست
بآواز سماحت و کرم مکرّم از نیشابور عزیمت کرمان نمود و بمدح وزیر قصیده انشاد کرد که
مطلعش اینست:
دع العیس نذرع عرض الفلا
الی ابن العلاء والا فلا
صاحب گفت این قصیده چند بیت باشد.. شاعر گفت چهل بیت زیاده است.. وزیر خادمی را
فرمود تا بدره زر تسلیم کرد و عذرخواست که هر بیت را از ابیات قصیده تو بدره زر صله
بباید دان و در خزانه من چهل بدره زر نیست» پس دولت شاه سمرقندی در جایی دیگر نیز متذکر
میشود که کتاب ترجمان البلاغه متعلق بفرخی است.

بعد از دولتشاه ، کاتب چلبی و حاجی لطف علی بیک آذر و رضا قلی خان هدایت بدون هیچگونه توضیح اضافی ، از این اثر اسم برده تکرار می کنند که فرخی آنرا نوشته است . در دنبال اینها ، در هر کتاب مفصل و یا مختصری که در باره ادبیات ایران نوشته شده همین گفته ها مکرر شده است. در این میان میرزا محمد قزوینی در مقدمه « المعجم فی المعایر اشعار المعجم » تألیف محمد بن قیس رازی یکی دو سند در این باره گرد آورده است ولی هیچیک از این مؤلفین در باره ماهیت ترجمان البلاغه اندیشه و یا فرضیه ای ابراز نکرده اند . برای اولین بار دانشمند بزرگ هندی ، شبلی نعمانی در این موضوع حدس زده است و در کتاب خود موسوم بشعر المعجم گوید « فرخی در صنایع و بدایع شعری کتابی بنام « ترجمان البلاغه » نوشت که رشید الدین وطواط در « حدائق السحر » خود از آن یاد میکند و آنرا کتابی خالی از فائده میخواند . توجه سخنوران ایران از آغاز شاعری فارسی بصنایع و بدایع ، بظاهر اسباب اعجاب است . اما در حقیقت جای شگفتی نیست و علت همانا علاقه سخن سرایان ایران بشعر عربی بوده است. و در آن زمان صنایع و بدایع در شعر عربی بوجود آمده بود و « کتاب البدیع » عبدالله بن المعتز که نخستین تألیف در این موضوع است در دسترس همه قرار داشت . اما فرخی صنایع و بدایع را در اشعار خود بکار نبرد . »

عباس اقبال در مقدمه خود بر حدائق السحر بمناسبت از پی بردن ترجمان البلاغه تاسف فراوان میخورد . و میگوید که این کتاب میتواندست در باره اشعار ادبیات اسلامی ایران اطلاعاتی تازه بدست دهد .

فواد کوپرولو در مقالاتی در باره عروض ایران مینویسد « ترجمان البلاغه » اثر شاعر بزرگ ایران فرخی فعلا در باره فن شعر ایران بعنوان اولین اثر شناخته میشود. » و بعد فرضیات شبلی نعمانی را تکرار میکند .

پیدایش نسخه ای از ترجمان البلاغه و مسائلی که این نسخه بمیان آورده است .
 [نسخه قدیمی از] ترجمان البلاغه تا کنون محفوظ مانده که تاریخ کتابت آن آخر رمضان ۵۰۷ است و بتازگی در کتابخانه فاتح واقع در اسلامبول بدست آمده است و مشکلاتی را که گفته شد حل میکند و بخشی از ادوار تاریخ ادبیات ایران را روشن میسازد و در عین حال مشکلاتی تازه بوجود میآورد . نخستین اشکال در باره مؤلف کتاب است. زیرا برخلاف آنچه تا کنون تصور میشد در صفحه اول نسخه این طور قید شده است :

« کتاب ترجمان البلاغه تصنیف محمد بن عمر الرادویانی بالتماس الادیب الرئیس الاجل السید منتجب الملک عماد الدین بن عبدالواحد مظفر بن یوسف ادام اله علوه . چنین گوید محمد بن عمر الرادویانی .. »

اگر هم دیگر بودن نام مؤلف از ارزش کتاب نگاهد ، خواه نا خواه این مسئله پیدا میشود که آیا آن کتابی که وطواط و یاقوت دولتشاه و دیگران از آن یاد کرده اند همین کتابست یا نه ؟ اعتبار این نسخه بدو جهت قابل دقت است. نخست ارزیابی اطلاعاتی که از منابع

مختلف در این باره بدست میآید. دوم تجسس دلائلی دائر بر اینکه این نسخه ترجمان البلاغه همان اثر مورد بحث است. در نظر اول، اتفاق منابع درباره انتساب اثر به فرخی با توجه باینکه دولت‌شاه فقط بانتساب کتاب اکتفا نکرده بلکه قطعاتی هم اقتباس کرده است هر گونه شبهه و تردیدی را در این باره بيمورد جلوه میدهند. در صورتیکه اثبات شود که منابع دچار اشتباه شده اند دیگر بحث جدا گانه بی درباره نتایج تدقیقات آنان بيمورد خواهد بود.

در ضمن بررسی منابع، اولین چیزی که در موضوع ترجمان البلاغه جلب نظر میکند اینست که پس از طواط، فقط لحن دولت‌شاه حاکی از اینست که وی این اثر را دیده و از آن اقتباس هم کرده است. آیا دولت‌شاه این قطعه را حقیقه از همان ترجمان البلاغه منسوب بفرخی گرفته است؟ این امر در صورتی ممکنست که حادثه بی را که در قطعه مزبور یاد شده است، در آثار فرخی نیز بتوان پیدا کرد. و در آثار مسلم فرخی چنین ذکر نیامده است در حالیکه شبل الدوله در تاریخ ۵۰۵ هجری وفات یافته است و وفات فرخی در ۴۲۹ اتفاق افتاده است. اما مکرم بن العلاء ممدوح شاعر معروف ابواسحق ابراهیم بن عثمان الغزی است که در سال ۵۲۴ مرده است. یعنی همه این اشخاص در اوائل قرن ششم هجری در قید حیات بودند.

بنا بر این اگر فرخی دارای چنین کتابی هم بود، حادثه مورد بحث بهر حال ممکن نبود در آن کتاب باشد. بطوریکه عباس اقبال هم در مقدمه حدائق السحر گفته است دولت‌شاه این قطعه را که در حدائق السحر هم مسطور است، نه از ترجمان البلاغه بلکه با بلا واسطه و یا بواسطه از حدائق السحر نقل کرده، و سپس در اسامی اشتباه نموده و بخطا آنرا بعنوان نقل از ترجمان البلاغه قید کرده است. بنا بر این همین تذکر دولت‌شاه اثبات میکند که وی مستقیماً از ترجمان البلاغه استفاده نکرده است.

اما با قوت در ذکر حدائق السحر و طواط تعبیری بکار میبرد که عربی دارای دو معنی است. و میگوید که و طواط با این اثر خواسته است با ترجمان البلاغه فرخی معارضه کند برای فعل عارض، میتوان دو معنی پیدا کرد: «ایجاد نظیر و مثل» یا «ایجاد عکس و ضد» اگر در اینجا «ایجاد مثل» را منظور کنیم باید گفته با قوت را چنین معنی کرد که و طواط حدائق را نوشت تا اثری نظیر ترجمان البلاغه فرخی بوجود آورد. بمعنای دیگر با قوت خواسته است بگوید که و طواط این اثر خود را برای انتقاد ترجمان البلاغه فرخی نوشت. هر کدام از این دو معنی که فرض شود، ممکن نیست که گفته با قوت صحیح باشد. زیرا رشید الدین و طواط، حدائق السحر خود را با انتقاد از ترجمان البلاغه آغاز میکند. ولی آیا، ترجمان البلاغه بی که او بدون ذکر نام مؤلف آن به انتقادش پرداخته است کتاب منسوب بفرخی است؟ بسیار مشکل میتوان به این سؤال جواب مثبت داد. زیرا در این صورت لازم میآید که و طواط فرخی شاعر را نپسندیده باشد. در صورتیکه در هیچ جای کتاب حدائق السحر نمیتوان دید که و طواط نسبت بفرخی جبهه مخالفی اتخاذ کرده باشد. بالعکس فرخی را بیش

از همه ستوده است چنانکه در پایان کتاب خود، در بیان صنعت «سهل و ممتنع» میگوید:

«در تازی بوفراس را و بختری را این جنس بسیارست و در پارسی امیر فرخی را و بلقظ فرخی این کتاب را تمام کردم.»

پس قول یاقوت حموی نیز مانند قول دولتشاه مستند نیست. اما فهم عاملی که وی را به چنین اشتباهی انداخته است، آسان نیست. همیشه میتوان گفت که وی حین گردش در خراسان و خوارزم که در تاریخ این خلکان ووفیات الاعیان و شذرات الذهب بآن اشاره رفته است، از کسی چیزی شنیده و بدون تحقیق آنرا در اثر خود آورده است و فارسی دانستن یاقوت حموی مسلم نیست.

تذکرات کشف الظنون و آتشکده و مجمع الفصحان نیز جز تکرار منابع پیش گفته نیست و هیچیک از مؤلفین این آثار ادعا نمیکند که ترجمان البلاغه را دیده باشند. بنابراین انتساب ترجمان البلاغه بفرخی بسندی معتبر متکی نیست.

در باره توضیحاتی که رشیدالدین وطواط در مقدمه حدائق السحر خود میدهد تردیدی نمیتوان کرد زیرا او از مباحثاتی یاد میکند که در باره این اثر ببادشاهی که کتابش را بوی تقدیم داشته، بعمل آورده است. ومع الاسف، این یگانه شاهد قابل اعتماد هم، فقط از ترجمان البلاغه بحث میکند و نام مؤلف آنرا نمیبرد.

بنابر آنچه در بالا گفته شد شاهی در دست نیست که نشان دهد ترجمان البلاغه را محمد بن عمر الرادویانی نوشته باشد.

اما سؤال دوم که آیا ترجمان البلاغه مورد بحث رشیدالدین وطواط همین اثر است یا نه؟ زیرا همچنانکه ترجمان البلاغه اثر فرخی نیست، ممکن است آن اثری هم که وطواط و دیگران از آن یاد کرده اند این کتاب ترجمان البلاغه نباشد. در حقیقت گوا اینکه رشیدالدین وطواط در مقدمه حدائق خود نامی از ترجمان البلاغه نمیبرد، سخنی از اینکه از آن کتاب اقتباس کرده باشد، نمیگوید و اسم ترجمان البلاغه در هیچ جای دیگر حدائق السحر هم به میان نمیآید. از طرف دیگر قطعه‌ئی را که دولتشاه ادعای نقل آنرا از ترجمان البلاغه دارد، در این اثر نمیتوان پیدا کرد. در این صورت هیچ اقتباس قدیم دیگری موجود نیست که از طریق مقایسه با آن، بتوان معلوم کرد که این ترجمان البلاغه همان کتاب معروف هست یا نیست. با این وصف فقط يك احتمال میتواند بما كمك كند و آن همانست که پیش از ما عباس اقبال حدس زده است یعنی رشیدالدین وطواط بدون استفاده و اقتباس از اثری دیگر در همان موضوع نمیتوانست حدائق السحر خود را بنویسد. باین اعتبار اگر بین حدائق السحر و ترجمان البلاغه‌ئی که در دست ماست مطالبی مشابه و مشترك و قانع کننده باشد میتوان گفت ترجمان البلاغه ای که وطواط از آن اسم برده، همین اثر است. اینک مقایسه چند قسمت از آغاز و میان و پایان دو کتاب:

ترجمان البلاغه

ورق ۲۳۶ ب

فی الترصیع ... و تفسیر وی بدین جایگه
آنست کی دبیر و شاعر اندر نظم و نثر بخشهای
سخن خانه خانه ارند چنانکه هر دو کلمه برابر
بود و متفق بوژن ...

ورق ۲۳۷ آ

رود کی گوید :
کس فرستاد بسر اندر عیار مرا
کی مکن یاذ بشعر اندر بسیار مرا

ورق ۲۳۸ آ

فی الترصیع و التجنیس ، هر چند کی این صنعت
ترصیع کی یاذ کردیم بتن خویش جاهی بدیع
دارد و پایکپی رفیع چون باوی عملی دیگر
یار گردد چون تجنیس با مانند وی پرمایه تر
بود و بلند پایه تر شود چنانکه عنصری گویند
فغان از آن دوسیه زلف و غمر کان کی همی
بدین زره بیری و بسندان زره بیری
دیگر گویند

بیمارم و کارزارو تو درمانی
بیم آرم و کارزارو تو درمانی

ورق ۲۴۸ آ

فی المتضاد ، باری متضاد آخشیج بود چون
شاعرو دبیر سخنی گویند اندر او اضداد کرد
آیند هم چون شب و روز .. و کشای و بندو مانند
این عمل را متضاد خوانند باری کوینان و اما
دبیران و جلیلان (!) این اصل را مطابق
خوانند ...

ورق ۲۴۸ ب

قمری گوید
بدیدارست عدل و ظلم پنهان
مخالف اندک و ناصح فراوان

ورق ۲۸۰ آ

فی المدور ، یکی از بلاغتها آنست که شاعر
هر شعر را مدور گویند چنان کی از هر طرف کی
آغاز کنی معنی دهند بوژن

حداائق السحر

صفحه ۳

الترصیع ... این صنعت چنان بود کی دبیر یا
شاعر بخشهای سخن را خانه خانه کند و هر
لفظی را برابر لفظی آورد کی بوژن و حروف
روی متفق باشند ...

صفحه ۴

رود کی گویند .
کس فرستاد بسر اندر عیار مرا
کی مکن یاذ بشعر اندر بسیار مرا

صفحه ۵

الترصیع مع التجنیس ، هر چند صنعت ترصیع
بزرگست چون با او عملی دیگر مثل تجنیس و
غیر آن یار شود بلند تر کردد ..
و متکلفان گفته اند .

بیمارم و کارزارو تو درمانی
بیم آرم و کارزارو تو درمانی
دیگر

فغان من همه زان زلف و غمز کان کی همی
بدین زره بیری و بسندان زره بیری

صفحه ۲۴

المتضاد ، باری ضد آخشیج باشند ... کی دبیر
یا شاعر در نثر و نظم الفاظی آرد کی ضد
یکدیگر باشند چون حارو بارد ... و این را
خلیل احمد مطابقه خوانده است ..

صفحه ۲۵ قمری گوید

بدیدارست عدل و ظلم پنهان
مخالف اندک و ناصح فراوان

صفحه ۸۶

تدویر ، باری کردنیدن بود و شعر امدهور بیتیرا
گویند کی از هر طرف کی آغاز کنی بتوان
خواندن ...

شکلی که در حدائق السحر برای توضیح صنعت اخیر ترسیم شده ، و شعری که بعنوان شاهد و آمده عیناً در ترجمان البلاغه هم موجود است .

پس از اثبات اینکه ترجمان البلاغه ایکه بنظر رشیدالدین وطواط رسیده همین کتاب موجود است . دلایل دیگری نیز میتوان پیدا کرد که ترجمان البلاغه را فرخی ننوشته است از آنجمله اینکه در خود کتاب قطعه ئی موجود است که بمناسبت مرک فرخی سروده شده ، و اشعاری هم وجود دارد که با حوادث سالهای بعد از ۴۸۱ ارتباط دارد .

محمد بن عمر الرادویانی و کتاب او: در تحقیق زندگانی این دانشمند بیش از دیگر موارد اقبال با ما یاری نیست . از مولف تنها در آغاز کتاب و در صفحه اول آن ثبت شده است در هیچیک از منابع تاریخ ادبیات ایران تا آنجا که ما دسترس داشتیم به چنین اسمی برخوردیم . و در کتاب جغرافیائی که ما میشناسیم بهیچ نقطه ئی باسم رادویان تصادف نکردیم و در کتب انسابق نیز نسبی بشکل «الرادویانی» مذکور نیست . با اینهمه این نسبت میتواند ما را تاحدی راهنمایی کند: در نسخه فعلی برسم آن زمان حرف «د» از یک حرکت کوتاه یا بلند بشکل «ذ» نوشته شده . یعنی در زمان تحریر این نسخه تلفظ این حرف بدانگونه بوده است . نسبت «الرادویانی» که دو بار در این کتاب مذکور افتاده است ، در هر دو بار «الرادویانی» نوشته شده نه «الرادویانی» در این صورت این کلمه فارسی نیست و با هنوز در آن زبان مفرس نشده بوده و بالنتیجه محل منسوب الیه باید در خارج از ایران باشد . در این صورت چنین نتیجه گرفته میشود که مؤلف در خارج از ایران و در محلی که زبان ادبی آن فارسی بوده تولد و پرورش یافته است و محتمل است در محیطه تسلط قراخانی های معنی در خاور ترکستان باشد و واضح است نویسندگان عموماً شواهد را یا از محیط خود و یا از محیطهای نزدیک بخود میاورند و در چنین صورت اگر مؤلفی بهض حوادث و شخصیتهای کوچک را طوری بیان کند که گوئی بر همه معلوم است اشتباه نخواهد بود اگر چنین نتیجه بگیریم که این حوادث و شخصیتها مربوط بمحیط وی یا محیطهای نزدیک بوی است . در ترجمان البلاغه بچنین امراتی بر میخوریم: ترجمان البلاغه بسبک «محاسن الکلام» تالیف ابو الحسن نصر بن الحسن المارغینانی تحریر یافته . مارغینان در حوالی فرغانه است و نیز یک شعر از ابوالعباس عباس ، بعنوان شاهد صنعت معارضه آمده است که شاعر آنرا برای بکزین ملک در فرغانه فرستاد و او در نظر اول آنرا نفهمید دیگر اینکه در زمان رادویانی در نواحی غربی ایران شعرائی ظهور کرده بودند با این حال آواز اشعار و آثار شعرائی که در خراسان زیسته اند مثال و شاهد آورده است . و نیز چون مولف از شعری که بمناسبت حبس احمدخان پادشاه قراخانی ها سروده شده مانند حادثه ای معروف یاد میکند میتوان حدس زد که وی در شرق ترکستان و با احتمال قوی در فرغانه متولد شده و مدتی در آنجا زیسته است اینک مقدمه کتاب: «بنام ایزدبخشانیده بخشایشگر . چنین گوید . محمد بن عمر الرادویانی کی تصنیفها بسیار دیدم مردانشیان هر روز کاری را اندر شرح بلاغت و بیان حل صناعت و انچ از

وی خیزد و بوی آمیزد، چون عروض و معرفت القاب و قوافی، همه بتازی دیدم؛ و بفایده وی یک گروه مردم را مخصوص دیدم مگر عروضی که ابو یوسف و ابوالعلائی شوشتری بیارسی کرده‌اند. و اما اندر دانستن اجناس بلاغت و اقسام صناعت و شناختن سخنان بایراییه و معانی بلند پایه کتابی ندیدم بیارسی کی آزاده را مونس باشد و فرزانه را غمگسار و محدث بود. و از کاهلی چند بار منتظر بودم، گفتم مگر این عمل بردست هنر مندی بر آید تا چون منی اندر صناعت خدمتی بیشتر ناکرده استاذان را بصف ممتنان ایستاده نیاید. لیکن انتظار را کرانه ندیدم. ایرا کی امروز هر گروهی مدعیان این نوع‌اند و خوبستن را از این طبقه شمرند. چون دانش را بسنگ کردم بیشتر اندر دعوی غالی دیدم و از معنی خالی. مجازشان از حقیقت افزون و پای از دائره صواب بیرون. پس دانستم بیقین کی ازین جنین تالیفی بسامان نیز هم نیکو راه نبرند و از دقایق و حقایق نظم و نشر بدرستی و راستی نشان ندهند. گفتم کی بدان قدر کی مرا فراز آید ازین علم بدین کتاب جمع کنم و بتصنیف شافی بیارایم و اجناس بلاغت را از تازی بیارسی آرم و مثال هر فصلی علی حده از گفتار استاذان باز نمایم تازه نمای باشد هنر آزمای را و سخن پیمای را. و از ایزد تعالی جده توفیق خواستم و دست عزیمت بقلم امضا پیوستم و روز کار اندک را از پس این شغل صرف کردم و بامسموع و مضبوط خویش بسیار دیوانها ضم کردم تا یکره این کتاب را بسر بردم باب بر عقبی باب با شرح. و فصلی چند کی معروف تر بود اندر جمله بدایع و نزدیک تر بود بعرف طبایع چون ترصیع و تجنیس و تقسیم و استعارت و اشتقاق و اعراق و نظایر و امثال وی بیشتر دیدم و بیشر آوردم و یک بیت هزل و طیبیت نیز از وی دور کردم تا همه دواعی انس اندر وی موجود بود همچنان کی دل اندر وی بهره دانش بود تن را رامش بود. و عامه بابهای این کتاب را بر ترتیب فصول محاسن الکلام کی خواجه امام نصر بن الحسن - رضی الله عنه - نهاده است تخریج کردم و از تفسیر وی مثال گرفتم و لقبش را ترجمان البلاغه اختیار کردم. ایرا کی هر کتابی را بعنوان باز شناسند و بظاهر حال. و انکه بتدبیر فرخ نسختی سخت کردم بر رسم مجلس فلان. هر چند کی آن صدر مکرم - ادام الله جماله - بکمال و هنر و بزرگی و علم مستغنی است از تنبیه مقصران. ولیکن حکیم گفته است: نگزاید قطره باران اندر دریا اگر منفعت نکند. و بموقع از تضاء محل رضا افتاد و فرمود - اعلی الله امره - و دستوری داد تا هرک ازین عمل بهره جویند ازین اصل انتساح کند تا نام وی - دام عالیا - بر سرزوانها و میان دیوانها تازه باشد تا ابداً انشاء الله تعالی»

محمد بن عمر الرادویانی از بزرگواری که کتاب خود را بدو اهداء کرده سخن میگوید و ولی نام ابن ممدوح در نسخه ای که اکنون در دست است، وجود ندارد. و بجای آن فقط: «برسم مجلس فلان» و «هر چند کی آن صدر مکرم ادام الله جماله» آمده که معلوم میکند که این شخص وزیر بوده است. در این جادو احتمال بخاطر میرسد: یاد در نسخه اصلی نام این شخص مذکور بوده و کاتب آنرا حذف کرده است؛ و یا اینکه رادویانی کسی را برای اهداء کتاب خود پیدا نکرده است.



افلاطون - مرد اید آلیست

اقتباس از کتابیکه گنزاک دورینولد Gonzague de Reynold

فیلسوف معاصر سویسی اخیراً بنام «جامعه یونانی» بزبان فرانسه نوشته است.

ترجمه «فرهاد»

۳

این بود مطالعه اجمالی راجع به کیفیت ظهور و تحول حکومتهای مختلف . ولی مطلب مهم و اساسی اینست که آبا و سبیلۀ برای جلوگیری از انقراض و فساد حکومت دردست است یاخیر و چگونه میتوان شالوده تشکیلات جامعه را برقرار نمود که دچار خذلان و انقراض نشود؟ این فکراست که همه متفکرین عاقبت اندیش را بخود مشغول داشته و کسانی که همیشه نظرشان متوجه آینده است و اقلیتی که وطنشان را محدود به شهری که در آنجا مقیم هستند ندانسته بلکه تمام یونان را وطن خود دانسته طالب سعادت و حریت آن هستند . افلاطون باین سؤال بزرگ و پردغدغه جواب میدهد : بلی . و سپس به تجویز راه علاج میپردازد . برای علاج این درد خانمانسوز جامعه يك اصل کلی و بزرگ را اساس همه تدایوی قرار داده که عدالت باشد تا جاتی که عنوان کتاب جمهوریت را عدالت نامیده است .

در فهرست حکومت هایی که افلاطون نام برده است شقوق مختلف را بترتیب رواج ستمگری مرتب کرده است . حکومتی که بی عدالتی کمتر است ، سلطنت یا اریستوکراسی موروثی است و بعکس در حکومت مطلقه و دیکتاتوری رواج ستمگری و ظلم از همه جازائمه و عمومی تر است . زیرا بنیان این طرز حکومت بر روی بیدادگری يك فرد واحد مستقر گردیده است آبا هسته اساسی و جوانه اولیه این بیدادگری کجا است ؟ از مادیات بعبارة اخری تسلطی که منافع شخصی بر روی منافع عمومی و فضائل اخلاقی پیدا می کند . نتیجه این تسلط کدامست ؟ بعضی اینکه منافع مادی و شخصی یگانه محرک مردم شده تمام دستگاه حکومت بجای اینکه وسیله ای برای خدمت و رفاهیت عامه باشد اسبابی میشود دردست منفعت پرستان برای استفاده خود .

پس اولین اقدام اساسی برای اصلاح چنین وضع آشفته اینست که سیاست از منافع منفک

عبارت دیگری در صفحه اول کتاب میرساند که این نسخه بالتماس «الادیب» الرئیس منتجب الملك عمادالدین بن عبدالواحد بن مظفر بن یوسف « برشته تحریر در آمده است و چنانکه از عبارتی در آخر کتاب مفهوم میشود مستسخ کتاب ابو الهیجا اردشیر بن دیلمسپار النجمی القطبی که در عین حال شاعر هم بوده نتوانسته است در این کتاب بجای ممدوح خود که اشعارش را بنام وی کرده بود اسم شخص دیگری را تحمل کند و در عین حال ممکن است وجدان وی اجازه نداده است که بجای اسم اصلی ، اسم دیگری بگذارد .